

من خواهرت نیستیم؟!/تاوان خیانت, [۲۰,۰۴,۱۱ ۵۲:۲۱]

[In reply to من خواهرت نیستیم؟!/تاوان خیانت]

#پارت_۱۴۱

اولین کفشی که نظرم رو جلب کرده بود رو نشونشون
دادم. یه کفش پاشنه بلند ساده قهوه ای مخمل بود با
بندی که دو دور روی مچ پام بسته می شد.

روی پاشنه بلندش هم یه تک نگین خوشگل بود که جلوه
خاصی بهش داده بود.

ساشا هم خوشش اومد و سریع گفت توی جعبش بزار.
به پیشنهاد ساشا یه کفش مشکی که پاشنش سر تا
سری و راحت بود خریدم و با یه کفش کرم رنگ. فکر
کنم همین سه جفت برای مدتی کافی باشه.

این دفعه واقعا دیگه دستامون جا نداشت و مجبور شدیم
تا پارکینگ بریم و وسایل رو توی صندوق بزاریم.

با دیدن ساعت چشمام گرد شد.

-اوه ظهر شده!

ساشا کمرش رو صاف کرد و گفت:

-بریم ناهار بخوریم و بقیه ی خرید بمونه برای بعدش.

-مگه دیگه چی مونده؟

دکمه طبقه آخر پاساژ رو زد و گفت:

-ساعت و عطر و گردنبد روی لباست و چندتا سنجاق سر

و یه آرایشگاه هم باید بریم امروز.

-اوه واقعا قصدت جدیه برای استایل جدید ها.

-پس چی خانم من باید تک باشه تو شرکت.

آروم زیر لب زمزمه کردم:

-مثل خودت.

دستش رو دورم انداخت و محکم به خودش فشردم. در

آسانسور با قطع شدن آهنگ و رسیدن به طبقه مورد نظر،

باز شد.

بیرون رفتیم، با دیدن چندتا رستوران مختلف کنار هم
تازه فهمیدم چقدر گشتم شده بود.

–فست فود می خوری یا از غذاهای اصلیشون؟
–فست فود.

باهم وارد فست فودی شدیم و روی میز دونفره ای
نشستیم و من پاستا انتخاب کردم که ساشا هم برای
خودش همونو سفارش داد.

#من_خواهرت_نیستم

من خواهرت نیستم؟!/تاوان خیانت, [۱۵,۰۴,۲۰ ۲۱:۰۷]

[In reply to من خواهرت نیستم؟!/تاوان خیانت]

#پارت_۱۴۲

–ساشا.

–جانم.

–من که طراحی بلد نیستم، آبروم میره اونجا.

–رشتت که همینه، بعدشم خودم کمکت میکنم و یادت میدم همه چی رو.

قدر دان نگاهش کردم و تا خواستم تشکر کنم گارسون غذاهامون رو آورد.

–زود بخور که بریم به بقیه کارها برسیم.

با حرفش غدام رو سریع شروع کردم و اون غذای خوشمزه رو خیلی تند خوردم.

از همون پاساژ عطر و ساعت هم خریدیم، البته یه ساعت ست هم خریدیم تا هر دومون تو دستمون بندازیم.

ساشا جلوی یه آرایشگاه نگه داشت و گفت:

–صبح باهاشون هماهنگ کردم، موهات رو یکم مرتب کن و اگه دوست داشتی هایلات کن ولی من رنگ موهای

خودت رو بیشتر دوست دارم. ناخون هم دوست داشتی
بکار یا همین ها رو مانیکور و طراحی کن.

کارت اعتباریش رو به طرفم گرفت و نداشت بیشتر از
این تعجب کنم و همونجور که در ماشین رو برام باز می
کرد گفت:

-رمزش تاریخ تولدته.

لبخند بزرگی بهش زدم آروم لب زدم:

-ممنون.

دستش رو برام تکون داد و بلند گفت:

-فعلا، کارت تموم شد زنگ بزن پیام دنبالت.

منم دستم رو تکون دادم.

-فعلا، می بینمت.

به طرف ساختمون رفتم، تا واردش شدم صدای ماشینش
هم اومد.

آروم از پله ها بالا رفتم و توی طبقه اول وایستادم، زنگ در رو زدم که با تیکی باز شد.

تا خودم رو معرفی کردم روی صندلی نشوندم و یه کاتالوگ مدل مو نشونم دادن، منم یه مدل که کوتاهی زیادیم نداشت و خیلی مرتب و شیک بود نشونشون دادم.

البته مو رگه های هایلایت پلاتینی داشتم که بیشتر ازش خوشم اومد.

روپوش مخصوص رو تنم کردن و یکی روی ناخونام کار کرد و یکی دیگه هم کار روی موهام رو شروع کرد.

#من_خواهرت_نیستم